



وقتی مرد شجاع عرب به امام حسین(ع) پیشنهاد فرار داد / لعن معاویه و یزید چه فایده ای دارد؟

قدیمی ترین مقتل تحریف شده، ماجرای پیشنهاد فرار به امام حسین(ع)، دلیل سفارش به خواندن زیارت عاشورا و یک برخورد ویژه امام با غلامش را در پرونده خبرآنلاین در روز هفتم محرم بخوانید.

قدیمی ترین مقتل تحریف شده، ماجرای پیشنهاد فرار به امام حسین(ع)، دلیل سفارش به خواندن زیارت عاشورا و یک برخورد ویژه امام با غلامش را در پرونده خبرآنلاین در روز هفتم محرم بخوانید.

گفت و گو با دکتر محمد مهدی جعفری، نویسنده و پژوهشگر تاریخ اسلام پرسش: مقاتل مختلفی در طول تاریخ به واقعه عاشورا پرداخته اند، که برخی نیز دارای تحریف هستند. قدیمی ترین مقتلی که می شناسید و تحریف شده کدام است؟

پاسخ: قدیمی ترین مقتل درباره عاشورا، مقتل ابی مخنف است. ابی مخنف، متوفای سال 155 هجری و ظاهراً شیعه بوده و مقتل وی بسیار معتبر است. البته درباره روایاتی که ایشان برای عاشورا نقل کرده، اختلاف فراوانی دارد. آن مقتلی که به نام ابی مخنف چاپ شده و در دسترس است، بسیار تحریف شده و اغراق ها و تحریف های فراوانی درباره حادثه عاشورا دارد که مورد انتقاد بسیاری از بزرگان از جمله شهید مطهری قرار گرفته است.

آقای حجت الله جودکی که در این مقتلها تخصص دارند، روایات ابی مخنف درباره حادثه عاشورا را از تاریخ طبری استخراج کرده است که حدود 110 روایت شده که این ها با مقتل ابی مخنف که چاپ شده، بسیار متفاوت است. وی در کتاب «قیام جاوید» این دو مقتل را که با هم مقایسه کرده است. مقتل تحریف شده ابی مخنف، نتیجه نقل و قول های روضه خوان ها و کسانی است که صرفاً می خواستند مردم را بگریانند و ثواب ببرند. آن مقتل که از تاریخ طبری استخراج شده به حقیقت نزدیک است و با تاریخ های دیگر هم مطابقت دارد. مقتلهایی که بعد از ابی مخنف نوشته شده نیز مثل آن است. مثلاً روضه الشهداء که مشهور است، سرشار از روایات تحریف شده است.

پرسش: آیا مقتل های تحریف آمیز دیگری وجود دارند؟

پاسخ: علاوه بر این مقتلها، بنده مقتل خاصی به نام مقتل شاه عبدالعظیمی را دیده ام که شاید در جایی منتشر نشده و مرحوم پدرم آن را ترجمه کرده و نسخه خطی آن موجود است. در آن مقتل هم تحریفهایی وجود دارد، مثلاً برای نمونه آمده است که امام حسین در ظهر عاشورا هنگام رفتن به جنگ، زرهی پوشیده بودند که قیمتش به اندازه هزینه هفت کشور بود و غیره. همه این ها به گونه ای اغراق آمیز و به دور از واقعیت، وصف شده بود. تحریف ها در آن بسیار زیاد است.

مقتل های دیگری هم که از روی این مقتلها نوشته شده مثل مصیرالاحزان، بکاء الاحزان، تحریف شده هستند. آقای جودکی حدود 500 مقتل قدیم و جدید در کتاب خود استخراج کرده اند.

پرسش: با توجه به تحریفاتی که در برخی منابع درباره عاشورا دیده می شود، چند منبع معتبر در این باره معرفی کنید.

پاسخ: یکی از بهترین کتابهای تحلیلی، کتاب مرحوم آیت الله خلیل کمره ای تحت عنوان «عنصر شجاعت و فداکاری 72 تن و یک تن» در 9 جلد بوده که بسیار تحلیلی و جالب است. ایشان روایات صحیح را در این کتاب آورده و تحلیل کرده و بیشتر هدف قیام امام حسین و واقعه عاشورا را نوشته است.

کتاب دیگری که باز هم تحلیلی و بسیار جالب است، کتابی از شیخ عبدالله علائی است. اسم اصلی این کتاب به زبان عربی «سمو المعنا فی سمو الذات» بوده که در سال 1939 تألیف شده است. این کتاب 3 جلد است و در سال 1321 شیخ محمد باقر کمره ای، جلد اول این کتاب را به نام «همت بلند» ترجمه کرده است. من هر سه جلد این کتاب را ترجمه کرده ام تحت عنوان «برترین هدف در برترین نهاد» که توسط سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، منتشر شده است. آثار دکتر سید جعفر شهیدی، حماسه حسینی شهید مطهری و کتابهای مرحوم صالحی نجف آبادی از منابع معتبر هستند. کتاب «شهید جاوید» صالحی نجفی آبادی که بیشتر درباره تحریف ها و غلوها نوشته شده، بسیار مشهور است. بقیه آثار ایشان هم مفید است.

برگرفته از سخنان امام موسی صدر در نماز جمعه مجتمع آموزشی العالمیه
عبیدالله بن حر چگونه به امام حسین(ع) پیشنهاد فرار داد؟

«امام حسین بن علی (ع) را به یاد می آوریم. مواضع آن حضرت و شرایط و اوضاع آن دوره را به یاد می آوریم. ای مصیبت دیدگان! ای رنج دیدگان! ای کسانی که پیش از آنکه از سوی دشمن و بیگانه مورد ستم واقع شوید، از سوی دوستان و برادران ستم کشیده اید! به یاد آورید که امام حسین(ع) در آن دوره چگونه با مسائل برخورد کرد.

وضعیت امام حسین(ع) پیش از وقوع عاشورا

در یک مرحله، امام حسین (ع) هنگامی که در راه مکه به کربلا بود، با عبیدالله بن حر جعفی- که از قهرمانان شجاع و از بزرگان یک قبیله بود- برخورد کرد و از او یاری خواست. اندکی بیندیشیم و ببینیم که وضعیت امام در آن زمان چگونه بود.

چرا امام حسین (ع) در آنجا و در آن منزلگاه بود؟ زیرا معاویه از دنیا رفته بود و یزید- کسی که وجدان مسلمانان، وجدان حق‌جویان و روح حقیقت و عدالت با او مخالف بود- خلافت را به دست گرفته بود و کسانی را برای بیعت گرفتن از حسین (ع) به مدینه فرستاده بود. طبیعی بود که امام حسین (ع) بگوید: «کسی چون من با کسی چون او بیعت نمی‌کند» و نیز طبیعی بود که یزید، والی خود را تحت فشار قرار دهد تا به اجبار از حسین (ع) بیعت بگیرد، زیرا بیعت مردم با یزید نه از روی اراده و خواست خود، بلکه به اجبار و از سر بیم و هراس بود. از حسین (ع) خواسته شد که بیعت کند و آن حضرت نپذیرفت. از طرفی ایشان نمی‌توانست در مدینه بماند، از این‌رو به همراه خانواده و اصحاب خود به مکه رفت و در حرم امن الهی و در کنار بیت‌الله الحرام اقامت گزید.

در آنجا نیز پس از چند ماه احساس کرد که این حالت زیاد به طول نمی‌انجامد و خطر او را احاطه کرده است؛ و هیئات که حسین از برابر خطر بگریزد، آنگاه که گذشتن از جان موجب نجات انسان و پایداری حق می‌گردد. امام حسین (ع) می‌خواست حرمت کعبه و بیت‌الله الحرام را حفظ کند تا خون فرزند رسول خدا (ص) در حرم ریخته نشود و محرمات، مباح نگردد و سرزمین امن الهی در آینده در معرض تعدی و تجاوز هر طغیانگر نابکار قرار نگیرد، به همین سبب از مکه خارج شد.

بنابراین حرمین شریفین مکه و مدینه در معرض تهدید قرار داشتند و حسین (ع) نیز در آنجا مورد تهدید بود. به کجا باید می‌رفت؟ دعوت اهل کوفه را لایک گفت؛ آن‌ها که هزاران نامه برایش نوشته و از او دعوت کرده بودند که به کوفه برود. گفته بودند که اگر به نزد آنان برود، با او بیعت می‌کنند و یاری‌اش می‌دهند و برای اقامه حق و سرنگونی باطل در کنارش می‌ایستند. از این‌رو حسین (ع) به سوی کوفه رفت.

هدیه عبدالله بن حر به امام و پیشنهاد فرار

در میانه راه دریافت که اهل کوفه تحت تأثیر سرکوب یا تطمیع، بیعت خود را شکسته‌اند و نماینده و پسرعموی حسین (ع)، مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب (ع) را به شهادت رسانده‌اند. بنابراین حسین (ع) در میانه راه فهمید که آسمان و زمین به روی او در فرو بسته‌اند، مکه و مدینه جای او نیست و کوفه نیز به او خیانت کرده و از یاری‌اش دست کشیده، و لشکر جرار اهل کوفه به فرماندهی دشمن و به فرمان یزید- که حسین از بیعتش سر باز زده- پیش روی اوست تا راه را بر او ببندد و به اجبار از او بیعت بگیرد و یا او را به قتل برساند. حسین (ع) در چنین شرایطی عبدالله بن حر جعفی، از مردان شجاع عرب را می‌بیند و عبدالله از یاری او خودداری می‌کند، اما هدیه‌ای را به او پیشنهاد می‌کند و می‌گوید: «ای فرزند رسول خدا! اسب بی‌همتایی دارم که با آن هر که را خواستم، گرفتم و هر که مرا خواست، نگرفت»، یعنی هنگامی که سوار این اسب هستم، هر کس را که بخواهم، به او می‌رسم و از طرفی، هر کس که بخواهد مرا بگیرد، نمی‌تواند و من قادر هستم از دست او بگریزم. امام حسین (ع) از این گفته عبدالله چنین استنباط کرد که وی فرار را به امام پیشنهاد می‌کند، زیرا حسین (ع) در موقعیتی نبود که بخواهد کسی را تعقیب کند یا بر کسی بتازد، زیرا ایشان در محاصره قرار داشت و زمین خداوند با همه فراخی بر وی تنگ آمده بود. بنابراین قرار نبود حسین (ع) کسی را بگیرد و تعقیب کند. پس بخش دوم گفته عبدالله مطرح بود که می‌گفت اگر کسی بر آن اسب سوار شود، هر کس که بخواهد او را بگیرد، نمی‌تواند و آن سوار می‌تواند از وی بگریزد. حسین (ع) احساس کرد که عبدالله فرار را به او پیشنهاد می‌کند، از این‌رو به شدت آن را رد کرد و فرمود: «ای عبدالله! از این سرزمین خارج شو که اگر چنین نکنی، خداوند تورا به صورت در آتش جهنم می‌افکند».

تو ای ترسوی هراسان، ای ناتوان بُزدل، ای بنده مال و ثروت، ای ناتوان در برابر دشمنان! تو به حسین (ع)، فرزند رسول خدا (ص) که تاریخ را رقم زد، پیشنهاد می‌کنی که بگریزد؟! در دنیا چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا دنیا جز روح و حیات و جانی است که انسان روزی آن را رها می‌کند؟ پس بهتر آن‌که آن را در راه مجد و عزت و رضای خداوند و آزادی انسان‌ها تقدیم کند. این صحنه‌ها و صدها صحنه مانند آن است که تاریخ ما را مزین می‌کند و حافظه و روح و جان و اراده و زندگی ما را زینت می‌دهد، چنانکه در هر مجلس و محفلی می‌گوییم: یا لیتنا کنا معکم فنوز فوزاً عظیماً (ای کاش با شما بودیم و به رستگاری عظیم دست می‌یافتیم.)

برگرفته از سخنان آیت الله جوادی آملی

چرا سفارش شده که زیارت عاشورا بخوانیم؟ / لعن کردن یزید و معاویه پس از سال‌ها مردن آنها برای چیست؟

سر این که سفارش کرده اند هر روز زیارت عاشورا بخوانید و نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) توبی داشته و بر آنان صلوات و درود بفرستید و از دشمنانشان تبری بجوید، برای آن است که طرز فکر معاندان ایشان منفور شود و گرنه هم اکنون سخن از معاویه و یزید نیست تا آنها را لعنت کنیم. نام و یاد آنها رخت بر بسته است، الآن سخن از فکر و راه یزید و یزیدیان عصر است. زن فرعون وقتی که به درگاه الهی دعا کرد، نگفت خدایا مرا فقط از فرعون نجات بده بلکه گفت: ربِّ اِنِّی لَی عَذُکْ بَیتاً فی الجَنَّةِ وَنَجَّتِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلَهُ وَنَجَّتِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ یعنی مرا از فرعون و فرعونیان، که طرفداران سنت سیئه و رفتار ناپسند او هستند، نجات بده. تفکر برای همیشه باقی می‌ماند هر چند که اسم و عنوانش تغییر پیدا کند.

بعد از تار و مار شدن خوارج در نهروان و خارج شدنشان از صحنه حیات و زندگی، به علی بن ابی‌طالب (علیهما السلام) عرض شد: این مقدس‌های خشک از بین رفتند. فرمود: «کلا والله اِثمهم نُطف فی اَصْلاب الرجال وقرارات النساء کُلما تَحْم مِثم قرنٌ قَطع، حتّی یكون آخرهم لُصوصاً سَلابین»؛ اینها نطفه‌هایی هستند در پشت مردان و قرارگاه زنان. هرگاه مقداری از اینها از بین بروند، عده‌ای دیگر ظهور می‌کنند تا این که سرانجام کار، سارقان مسلح و رهنزان غارتگر خواهند شد.

اکنون نیز، هم راه سالار شهیدان زنده است و هم مرام و مسلک اموی و مروانی و عباسی وجود دارد. این که سفارش فراوان به اشک ریختن و عزاداری کردن نموده اند برای آن است که اشک بر شهید اشتیاق به شهادت را به همراه دارد، خوی حماسه را در انسان زنده و طعم شهادت را در جان او گوارا می‌گرداند. چون اشک رنگ کسی را می‌گیرد که برای او ریخته می‌شود و همین

رنگ را به صاحب اشک نیز می دهد.

انسان حسینی، نه ظلم می کند و نه ظلم می پذیرد

از این رو انسان حسینی منش، نه ستم می کند و نه ستم می پذیرد. این که عده ای به فکر ظلم کردن یا ظلم پذیری هستند برای آن است که خوی حسینی در آنها نیست وگرنه شیعه خاص حسین بن علی (علیهما السلام) نه ظلم می کند و نه ظلم می پذیرد. آن کسی که ظلم پذیر است، اموی مسلک است چنان که ظالم هم اموی صفت است، هر چند که زمزمه «یا حسین» بر لب داشته باشد. و در قیامت که هر کسی را به نام زمامدارش صدا می زنند: یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ، شخص ستمگر در صف امویان شرکت می کند. لذا اگر انسان بخواهد بفهمد که راهی راه حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) است یا راهی راه امویان، باید ببیند که در او خوی ستم پذیری یا سلطه گری وجود دارد یا نه. اگر گرایش به این خصلت های زشت را در خود دید باید در اخلاق خود تجدید نظر کند.

برگرفته از حکایات امام حسین(ع) در متون کهن فارسی در کتاب «روایت گل سرخ»

برخورد امام حسین(ع) با خادمی که یک سگ را اطعام می کرد

متنی که در ادامه می خوانید از کتاب «اکلیل المصائب فی مصائب الاطائب» نوشته محمد بن سلیمان تنکابنی به سال 1288 قمری است.

«حسن بصری گفته است که حسین بن علی بزرگواری بود زاهد، پرهیزکار، صالح و خوش خلق. پس رفت روزی با اصحابش به سوی بستانی که داشت، و در آن باغ غلامی از آن حضرت بود که اسم او صافی بود. پس چون آن حضرت به نزدیک بستان رسید، دید که آن غلام نشسته است نان می خورد. پس آن جناب نظر به او نمود و در پشت درخت خرمایی نشست که غلام او را نبیند.

پس آن غلام، گرده نان را بر می داشت و نصف آن را به جانب سگی که در آنجا بود می انداخت و نصف دیگر را می خورد. آن جناب از کار آن غلام تعجب نمود. پس چون از خوردن فارغ شد، گفت: حمد مخصوص پروردگار عالمیان است. خدایا، ببخش مرا و ببخش آقای مرا و برکت به او بده، چنان که برکت دادی به ابوبن او، به رحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

پس حضرت سید الشهدا برخاست و فرمود: ای صافی!

پس آن غلام با فزع تمام برخاست و عرض کرد: ای آقای من و آقای مومنین تا روز قیامت، من شما را ندیده بودم از من عفو کن.

آن جناب فرمود: تو مرا حلال کن ای صافی، زیرا که داخل شدم در باغ تو به غیر اذن تو.

صافی عرض کرد: ای آقای من، این سخن را از راه کرم و بزرگی می فرمایی.

آن جناب فرمود: من دیدم نصف نان خود را تناول نمودی و نصف دیگر را به سگ می دادی این چه معنی داشت؟

غلام عرض کرد که این سگ در هنگام خوردن مرا نگاه می کرد، پس من حیا کردم از او، ای آقای من، به جهت اینکه نگاه به من می کرد، و حال اینکه سگ از تو بود، محافظت می کرد بستان تو را از دشمنان، و من غلام تو بودم و او سگ تو بود، خوردیم با هم روزی تو را.

پس آن جناب به گریه درآمد و فرمود: حال که چنین است، پس تو آزادی در راه خدا. بخشیدم به تو هزار تومان را به رضا و خواهش دل خودم.

غلام عرض کرد: چون مرا آزاد کردی، می خواهم به خدمت گزاری بستان تو مشغول باشم.

آن جناب فرمود که کریم چون به کلامی تکلم کند باید به فعل آن را تصدیق کند. آیا نگفتم وقتی که داخل بستان شدم اینکه مرا حلال کن که بی اذن تو داخل شدم در باغ تو؟! پس قول خود را تصدیق کردم و بستان را به تو بخشیدم با آنچه در بستان است، جز اینکه این اصحاب من که با من آمده اند به جهت خوردن خرما و رطب آمده اند. پس ایشان را امروز میهمان خود کن و به جهت خاطر من اکرام بکن. خدای تعالی اکرام کند تو را در روز قیامت و مبارک کند از برای تو در حسن خلق تو و ادب تو!

پس آن غلام گفت: اگر بستان خود را به من بخشیدی، پس من آن را وقف کردم از برای اصحاب شیعیان تو.»